

ترستان سلام آقا کیلایه

نویسنده:
صنم حسینخانی
تصویرگر و گرافیست:
ایلیا تهمتنی



فصل اول

آشنایی با زندگی در داستان

ما در این داستان، سه کره‌ی زمین داریم: ۱. کره‌ی زمین عادی، ۲. کره‌ی زمین طبیعت‌کاری، و ۳. کره‌ی زمین پاپاتریستان. ما در کره‌ی پاپاتریستان هستیم. در یک دهکده‌ی کوچک، در یک کلبه، خانواده‌ای زندگی می‌کردند. آنها سه نفر بودند که همیشه با هم مهربان بودند. یک روز دختر می‌گوید: مامان جوراب نقره‌ای من کو؟

مامان: عزیزم صبحانه نمی‌خوری؟ گرسنه سر کار می‌روی؟ بله دخترم! جوراب نقره‌ایت را پیدا کردی؟

- بله مامان، ولی فکر کنم سوسک باشد. سوسک، سوسک! مامان، بابا بیاید.

- چی شده عزیزم؟

پدر: جولی یک مگس کشی، چیزی نداریم؟

مامان: جان! تو مگه نبودی که می‌گفتی من خیلی خیلی قوی و شجاع هستم؟ پدر از توی کابینت یک قابلمه‌ی بزرگ و نو در آورد. چوب را به قابلمه با چسب محکمی - که اگر به دست می‌زدی، واویلا - چسباند و دنبال سوسک دوید و آن را با هر ضربه‌ی خود زخمی کرد. تا این که پس از ۴۰ ضربه توانست آن را بکشد و خردش کند و زیر باغچه‌ی خانه دفن کند. بعد، مامان فهمید که قابلمه‌اش نو بود. بابا که متأسفانه کار خرابی کرده بود، شرم‌منده شد. بعد، از مامان معذرت خواست و مامان هم بعد از یک ساعت معذرت‌خواهی قبول کرد.

بعد من با توپ خودم به بازی رفتیم. جنی دوستم به من گفت بگذار با تو بازی